



# مامایی فکر در حلقه کندوکاو

گفت‌وگو با سعید ناجی

مسئول گروه فلسفه برای کودکان و نوجوانان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اشاره:

مجید بوربور

برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان، آخرین دستاورد جنبش فلسفه کاربردی و حاصل یک قرن تلاش فیلسوفان و مربیان تعلیم و تربیت، برای ایجاد پارادایم جدید آموزش و پرورش است. اولین هدف طراحان این برنامه، اصلاح وضعیت آموزش تفکر در نظام آموزشی و در مرحله بعد، بارآوردن شهروندانی معقول، خود منتقد و حساس به محیط است.

در این برنامه آموزشی، دوران کودکی فرصتی مغتنم به شمار آمده و مسئولیت سنگین تربیت، به آموزش و پرورش رسمی باز گردانده شده است. آموزش و پرورش، دیگر نباید به انتقال اطلاعات نسل‌های گذشته به کودکان در قالب علوم بسنده کند، بلکه باید به آن‌ها بیاموزد در این جهان مملو از داده‌ها، مدها و ایده‌های رنگارنگ، چگونه می‌توانند بهترین را بشناسند و انتخاب کنند و این امر، به تقویت قدرت پردازش نیاز دارد.

در این راستا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، گروه فلسفه برای کودک و نوجوان (فبک) را در سال ۸۴ تأسیس کرد. این گروه متشکل از اساتیدی از حوزه‌های مختلف فکری، شامل فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه علم، ادبیات، علم و دین، تاریخ علم و تمدن اسلامی و فلسفه است که با هدف سامان بخشیدن به وضعیت بحرانی تفکر و تحقیق در ایران و به‌ویژه در نظام آموزشی کشور گردهم آمده‌اند.

به همین منظور، سرویس پژوهش‌های بنیادین کتاب ماه کودک و نوجوان، گفت‌وگویی را با آقای سعید ناجی، مسئول گروه فلسفه برای کودکان و نوجوانان پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، درباره برنامه‌های این گروه ترتیب داد که در پی می‌خوانید.

## • با توجه به این که بخشی از فعالیت های پژوهشی شما در زمینه فلسفه برای کودکان و نوجوانان است، بد نیست ابتدا شمایی کلی از این برنامه ارائه دهید.

• فلسفه برای کودکان و نوجوانان، ترجمه (P4C) Philosophy for children است. از آنجا که طبق تعریف یونسکو، «Children» به افرادی اطلاق می شود که کم تر از ۱۸ سال دارند، از این رو بنده سعی کرده ام در ترجمه هایم آن را «فلسفه برای کودکان و نوجوانان» ترجمه کنم. این برنامه که با تلاش های پروفیسور متیو لیپمن، در دانشگاه دولتی مونت کلیبر، در نیوجرسی شکل گرفت، به تدریج به صورت یک برنامه درسی بدیل و انقلابی درآمد. این برنامه با ارائه رویکرد متفاوتی از تعلیم و تربیت، بر آن است آن را از حافظه مداری، به سوی تأمل محوری سوق دهد. البته با توجه به این طیف سنی، می توان این برنامه را حتی برای جوانان نیز مناسب دانست. شاخه های فرعی دیگری از این برنامه، در کشورهای دیگر اروپایی و نیز استرالیا به وجود آمده که غالباً با عنوان (PwC) Philosophy With Children یا فلسفیدن به همراه کودکان و نوجوانان خوانده می شوند و فعالیت ها و تمریناتی که برای دانش آموزان در نظر می گیرند، ابعاد مختلفی دارد و اندکی متفاوت است. استرالیا، دانمارک، فرانسه، نروژ، روسیه، انگلستان و چند کشور دیگر، نسخه های مستقلی از این برنامه ارائه داده اند. این عنوان متواضعانه تر است و در حقیقت از بزرگ ترها و فلاسفه می خواهد خودشان را در حد و اندازه های کودکان و نوجوانان پایین بیارند و با آن ها به تفکر و تفلسف بپردازند؛ نه این که فقط برخی حرف ها و پرسش های آن ها را جدی بگیرند و بقیه را حاصل دانش علمی اندک آن ها و بی معنی بدانند و کنار گذارند. برعکس، باید خودشان را در مقام آن ها قرار دهند و سعی کنند در این گفت و گو چیزهایی هم از آن ها یاد بگیرند که این برای «آدم بزرگ ها» می مغرور، کاری بسیار سخت به نظر می رسد.

هم اکنون بیش از ۱۰۰ کشور به اهمیت این ایده پی برده اند و در حال بررسی یا اجرای این برنامه هستند که حدود ۳۰ کشور از کشورهای پیشرفته، به طور جدی آن را به اشکال مختلف وارد نظام آموزش و پرورش ساخته اند و در حدود ۷۰ کشور نیز به طور آزمایشی این برنامه را تجربه می کنند. دکترای این رشته در انگلستان، آمریکا و چند کشور دیگر ارائه می شود. حتی در کشور همسایه، اکراین هم رشته های با همین عنوان، در مقطع کارشناسی ارشد ارائه می شود.

کمترین کاری که غالب کشورها در این زمینه انجام داده اند، شروع به پژوهش در آن است. برای مثال در کشورهای عربی، کتاب های این برنامه به زبان عربی ترجمه شده اند. کنفرانس های بین المللی متعددی در این زمینه، در کشورهای مختلف برگزار گردیده و در حال برگزاری است که موجب هماهنگی و انسجام آرای اندیشمندان در این زمینه شده است.

## • طرح های اصلی این برنامه چیست؟

• این برنامه طرحی برای آموزش تفکر در مدارس ارائه می کند. به عبارت دیگر، می خواهد تفکر را وارد نظام آموزشی سازد. برای این کار طرحی شامل کتاب ها، معلم با آموزش های خاص و برنامه های ویژه برای هدایت کلاس است. هر کتاب درسی، دارای یک کتاب راهنما برای معلم است. معلمان بعد از تعلیم دیدن در مراکز ویژه تربیت معلم، آمادگی لازم را برای اجرای این طرح در کلاس ها به دست می آورند. در این جا نقش معلم به کلی با سیستم آموزشی رایج متفاوت است و معلم دیگر نقش حاکم مطلق کلاس را ندارد، بلکه نقش تسهیل کننده یک بحث و گفت و گو و پیشبرد تحقیق و کندوکاو را بازی می کند.

شکل کلاس ها نیز به کلی با توجه به هدف این برنامه تغییر می کند و به صورت حلقه کندوکاو<sup>۱</sup> یا انجمن تحقیق درمی آید که در آن، دانش آموزان دور هم می نشینند و چشم در چشم به گفت و گو و بحث در باره بخشی از کتاب یا یک موضوع خاص می پردازند و در این حلقه، به دنبال کشف حقایق مناسب با قابلیت های ذهنی و زندگی اجتماعی خودشان، همیشه در حال کندوکاو مشترک هستند. P4C به عنوان آخرین دستاورد پارادایم تأملی که ریشه اش در آثار جان دیویی، لیو ویگوتسکی و برخی از فلاسفه دیگر است، شامل چند عنصر جدید یا تغییر یافته است که عبارتند از «حلقه کندوکاو»، «کتاب های درسی داستان» و «معلمان تغییر نقش داده».

## • اهداف این برنامه چیست؟

• هدف آن، اصلاح وضعیت آموزش تفکر در تعلیم و تربیت است. تقویت تفکر انتقادی، تفکر خلاق، تفکر مراقبتی/مسئولانه<sup>۲</sup> و تفکر جمعی از ابتدای دوران کودکی، از اهداف اصلی این برنامه است. متناظراً قضاوت خوب،

این برنامه  
که با تلاش های  
پروفیسور  
متیو لیپمن،  
در دانشگاه دولتی  
مونت کلیبر،  
در نیوجرسی  
شکل گرفت،  
به تدریج به صورت  
یک برنامه درسی  
بدیل و انقلابی  
درآمده است.  
این برنامه با ارائه  
رویکرد متفاوتی  
از تعلیم و تربیت،  
بر آن است آن را  
از حافظه مداری،  
به سوی تأمل محوری  
سوق دهد

تقویت تفکر انتقادی،  
تفکر خلاق، تفکر  
مراقبتی/مسئولانه  
و تفکر جمعی  
از ابتدای  
دوران کودکی،  
از اهداف اصلی  
این برنامه است





این روشی است که  
فکر آن‌ها را  
برمی‌انگیزد و  
تا زمانی که  
قابلیت نقادی و  
«خود - انتقادی» را  
در ایشان پدید نیاورد،  
آرام نمی‌گیرد  
و این فرایند نیز  
به نوبه خود  
آن‌ها را به  
«خود - اصلاحی»  
سوق می‌دهد

هدف این برنامه  
آموزش فلسفه  
به معنای رایج کلمه،  
به کودکان و نوجوانان  
نیست. این برنامه  
نمی‌خواهد به کودکان  
فلسفه هگل یا کانت  
یاد دهد، آنچه  
این برنامه می‌خواهد  
به افراد یاد دهد،  
تقریباً این است که  
به سخنان و نظریات  
دیگران خوب گوش  
فرا دهند،

در شنیده‌های‌شان  
دقت کنند، آن‌ها را  
ارزیابی و سبک  
سنگین کنند،  
بهترین اندیشه‌ها را  
برگزینند

ابداعات خلاقانه، توجه مسئولانه به محیط و اطرافیان و نیز توانایی انجام فعالیت و تفکر جمعی، ویژگی‌هایی است که این برنامه در پی تقویت این ویژگی‌ها در افراد است و چون بر آن است که دوران بالاتر از کودکی برای آموزش این مهارت‌ها دیر است، این آموزش را از کودکی شروع می‌کند. آموزش مهارت‌های فکری اعم از استدلال، داوری، تمییز بین امور ظاهراً مشابه و سر آخر، تربیت شهروندانی معقول، خودآگاه، دقیق، مسئولیت‌پذیر، اخلاقی، اجتماعی، منتقد، خود - انتقادگر و محقق در این برنامه پی‌گیری می‌شود.

#### • این برنامه چگونه آغاز شد؟

○ چنان که بنیانگذار این برنامه، پروفیسور متیو لیپمن در گفت‌وگو با بنده (که در کتاب ماه ادبیات هم چاپ شد)<sup>۳</sup> اشاره می‌کند، در اواخر سال‌های ۱۹۶۰ میلادی، زمانی که در دانشگاه کلمبیا (واقع در نیویورک) در رشته فلسفه مشغول تدریس بود، متوجه شد که دانشجویانش فاقد قدرت استدلال و قدرت تمییز و قدرت داوری هستند. او برای بالا بردن این توانایی‌های دانشجویان خود، تلاش‌های زیادی کرد، ولی پس از مدتی متوجه شد برای این که قدرت تفکر این دانشجویان به طور قابل ملاحظه‌ای تقویت شود، دیگر بسیار دیر شده است. یعنی دوران دانشجویی برای این نوع آموزش‌ها، زمان مناسبی نیست و در این دوران فرد قابلیت یادگیری این مهارت‌ها را ندارد. این وضعیت را شاید اکثر اساتید فلسفه و منطق ما هم با چشم خود دیده اند. او به این فکر افتاد که تقویت این توانایی‌ها می‌بایست در دوران نوجوانی و حتی کودکی این دانشجویان انجام می‌گرفت. به عبارت دیگر وقتی افراد در سن کودکی و نوجوانی یعنی بین یازده یا دوازده سالگی بودند، باید شروع به گذراندن یک‌سری دوره‌های



درسی ویژه در زمینه یادگیری مهارت‌های فکری می‌کردند، مثلاً تفکر انتقادی یا حل مسئله و یا هر مهارت دیگری که به منطق صوری و غیر صوری مربوط است.

این دوران، هم مناسب این آموزش‌هاست و هم تنها فرصت آموزش. حتی محقق بار آمدن افراد هم ریشه در این دوران دارد. اگر در این دوران، به سؤالات آن‌ها پاسخ داده نشود، قدرت پرسشگری آن‌ها با تشویق و تمرین، تقویت نشود و نحوهٔ پردازش داده‌ها برای حل مسائل و مواجهه با مشکلات به ایشان آموخته نشود، دیگر در آینده نمی‌توانند یاد گیرند یا یادگیری آن بسیار سخت خواهد بود. اگر هم امکانش باشد، مصداق سخن سعدی و چون «گردکان بر گنبد» خواهد بود.

### • چگونه با این موضوع آشنا شدید و در این زمینه چه کارهایی انجام داده‌اید؟

۰ حدود هفت - هشت سال پیش، با این موضوع آشنا شدم. در حال تحقیق در زمینهٔ ساده سازی مسائل و موضوعات مربوط به «علم و دین» برای نوجوانان بودم که با این موضوع آشنا شدم. گفت‌وگوهایی با پروفیسور دیل کنون داشتم که در این زمینه آثاری دارد. او پیشنهاد کرد با آثار پروفیسور متیو لیپمن آشنا شوم. آشنایی با آثار لیپمن برایم شگفت‌انگیز بود. من از خودم می‌پرسیدم به راستی چنین دستاوردهایی در زمینه آموزش وجود دارد و بنده و همکارانم از آن بی‌خبر بوده‌ایم. برایم باور کردنی نبود.

مطالعاتی که در این زمینه انجام دادم و همزمان تلاش کردم با خود لیپمن، از طریق نشانی ایمیلش گفت‌وگو کنم. برای آشنایی و درک و فهم بیشتر، با همکارم آقای دانشور حسینی، پرسش‌هایی تهیه و برایش ارسال کردیم. در حال حاضر، به ترجمهٔ متونی در این زمینه پرداختیم و تلاش کردیم سایر محققان کشور را با این موضوع آشنا کنیم. روزنامهٔ همشهری از این موضوع استقبال کرد و هر دو هفته یک بار، مطلبی در این زمینه چاپ می‌کرد. اما یک نکته بسیار جالب بود هیچ فیدبکی نبود جز این که یکی از همکاران نصیحت‌مان کرد که به جای این کار، به موضوعات جدی دیگر بپردازیم. این مسئله باعث شد مدتی از نوشتن دست‌بکشیم و به مطالعه بپردازیم. بالاخره، زمانی رسید که لیپمن برایم نوشت که به کنه فلسفه برای کودکان و نوجوانان نزدیک شده‌ام و حاضر شد مصاحبه‌ای با من انجام دهد. این مصاحبه برای ایرانیان بود، ولی تا در ایران نتوانیم این مصاحبه را منتشر کنیم، به دلیل ناشناخته بودن موضوع برای ناشران، مدتی طول کشید و تا آن موقع کشورهای دیگر هم چون نروژ، مکزیک و انگلستان آن را به صورت مکتوب یا اینترنتی به چاپ رساندند. این گفت‌وگو در کشورهای دیگر بیشتر مورد توجه واقع شد و حتی دانشجویان دکتری دانشگاه‌های آمریکا از آن نقل قول کردند و بعداً هم در مجلهٔ تخصصی این رشته در دانشگاه مونت کلیئر نیوجرسی (Thinking) منتشر شد.

با تأکیدهای ریاست محترم پژوهشگاه خودمان نیز بالاخره، جایی برای این گفت‌وگو در سایت خودمان پیدا شد و استقبال زیادی که در کشورهای مختلف از این گفت‌وگو شد، مرا تشویق کرد تا برخی ابهامات و پیچیدگی‌های دیگر این طرح بسیار وسیع را در گفت‌وگویی دیگر روشن کنیم. گفت‌وگوهای دیگری با لیپمن و نفر دوم این برنامه در آمریکا، برای روشن سازی مضامین آن صورت گرفت که ترجمهٔ این گفت‌وگوها در کتاب ماه ادبیات و فلسفه (شمارهٔ ۷۴ و ۸۲) و همین کتاب ماه کودک و نوجوان (شمارهٔ ۸۹) به چاپ رسید.

به این ترتیب، به تدریج افراد مختلفی از کشورهای گوناگون، متوجه اسم ایران شدند و با تعجب از من می‌پرسیدند مگر در ایران هم در این زمینه کار می‌شود؟ بنده در روزنامه‌ها، مجلات و سایت‌های اینترنتی سعی کرده‌ام اهمیت این موضوع را نشان دهم. بیش از بیست اثر، اعم از مقالاتی در کنفرانس‌ها، کارگاه سخنرانی در دانشگاه‌هایی هم چون صنعتی شریف، مرکز تحقیقات فیزیک نظری و آموزش و پرورش ارائه داده‌ام و هم اکنون یکی از کتاب‌هایم، به گفت‌وگو با پیشگامان این برنامه در کشورهای مختلف اختصاص دارد و زیر چاپ است و چند کتاب هم در دست ترجمه دارم. ایجاد یک سایت اینترنتی در این زمینه، به نظرم ضروری آمد و بر آن شدم با وجود ناآشنایی با مسائل فنی اینترنت، این کار بسیار ضروری را انجام دهم. اولین سایت مان به دلیل ورشکست شدن شرکت فروشنده از بین رفت، ولی با کمک‌ها و امیدهای یکی از دوستان، مهندس جواد صالحی، سعی کردیم با تعدیل هزینه‌ها سایت دیگری با عنوان کندوکاو فکری / فلسفه برای کودکان و نوجوانان ([www.p4c.ir](http://www.p4c.ir)) راه‌اندازی کنیم که تا اندازهٔ زیادی موفق بوده است. چون با کمک آن، افراد علاقه‌مند و متخصص یا نیمه متخصص با هم آشنا و دور هم جمع شدند و نشست‌هایی در این زمینه برگزار شد که نتایج بسیار مثبتی به همراه داشته است. از سویی، با این که بخش لاتین آن از حجم زیادی برخوردار نیست، ولی مورد ارجاع بسیاری از سایت‌های خارجی است. به هر حال، این تلاش‌ها سر آخر در سال قبل، به تأسیس گروه

در مدارس که  
این برنامه  
به شکل فوق برنامه  
اجرا شده است،  
موجب بالا رفتن  
سطح درک و فهم  
و قدرت پردازش  
در تمام دروس  
مورد تدریس  
در آن مدرسه  
شده است.  
به طوری که مثلاً  
مدرسه‌ای در استرالیا  
که میانگین نمرات آن  
پایین‌تر از  
سطح متوسط بوده،  
بعد از انجام  
این برنامه به صورت  
فوق برنامه،  
به یکی از مدارس ممتاز  
در تمام دروس  
تبدیل شده است



گرت متیوز  
یکی از نظریه‌پردازان  
این برنامه،  
معتقد است کودکان  
فیلسوفان با لذات‌اند.  
اگر بزرگ‌ترها  
قدرت کنجکاوی و  
پرسشگری آن‌ها را  
نابود نسازند،  
پرسش‌هایی  
خواهند پرسید  
فلسفی‌تر از  
پرسش‌های فلاسفه

«فیک» در پژوهشگاه علوم انسانی انجامید و اساتید زیادی هم‌چون دکتر پورنامداریان، دکتر یثربی و دکتر رادفر در این‌جا دور هم جمع شده‌اند و بر آنند که نسخه‌ای ایرانی و اسلامی از این برنامه تهیه کنند و امید است امکان و توفیق ادامه تحقیقات در این‌جا وجود داشته باشد.

#### • در مورد مکانیزم و روش‌های اجرایی این برنامه توضیح دهید.

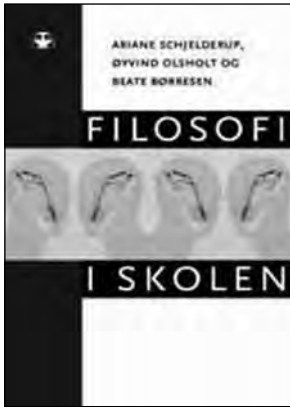
• در این برنامه، دانش‌آموزان سطوح مختلف، با قرائت بخشی از داستان با صدای بلند، کلاس را آغاز می‌کنند. به این نحو که دانش‌آموزان یک کلاس، همراه معلم‌شان، حلقه‌وار دور هم می‌نشینند و رو در روی هم با یکدیگر به مباحثه در باره موضوعات مبهم و تبادل نظریات‌شان در باره آن چه خوانده شده، می‌پردازند (که این حلقه «حلقه کندوکاو» نامیده می‌شود). شاگردان، قسمت تعیین شده کتاب را با صدای بلند می‌خوانند، البته نه بیشتر از یک پاراگراف در هر بار. وقتی قرائت یک پاراگراف تمام شد، معلم با این پرسش‌ها شروع می‌کند:

آیا در این متن چیز مبهمی برای شما وجود دارد؟ آیا می‌توانید احساس خودتان را در قالب یک پرسش بیان کنید؟ سپس معلم، پرسش هر دانش‌آموز را روی تخته سیاه می‌نویسد و نام دانش‌آموز را به همراه شماره صفحه و شماره سطر مورد بحث، در کنار آن یادداشت می‌کند. پس از آن می‌پرسد چه کسی می‌خواهد بحث را آغاز کند؟ دست‌ها بالا می‌رود و معلم، یکی از دانش‌آموزان را انتخاب می‌کند تا در باره پرسش‌های نوشته شده روی تخته، بحث را شروع کند. در لحظه مناسب، معلم ممکن است تمرینی را در خصوص آن موضوع خاص از کتاب کمک آموزشی مطرح کند. فرض کنید که پرسش، چیزی شبیه این است: «آیا رضا و بابک دوست هم هستند؟» با ادامه کار، به‌زودی کودکان شروع به درک این نکته می‌کنند که مفهوم دوستی، مفهومی نه چندان ساده و روشن است و آن چه تا به حال درباره آن می‌دانستند، بسیار مبهم بوده است و بدین ترتیب، معلم می‌تواند بحثی را در زمینه ماهیت «دوستی» مطرح کند، (به طور حتم، الزامات اخلاقی رابطه دوستی توسط دانش‌آموزان مورد توجه قرار می‌گیرد). بدین طریق، کودکان با مفهوم دوستی آشنا و درگیر می‌شوند و پیشرفت این کار، می‌تواند آن‌ها را نه تنها در فلسفه، بلکه در تمامی حوزه‌های مطالعاتی که در آن‌ها با مفاهیمی از این دست سر و کار دارند، کمک کند. این روشی است که فکر آن‌ها را برمی‌انگیزد و تا زمانی که قابلیت نقادی و «خود - انتقادی» را در ایشان پدید نیاورد، آرام نمی‌گیرد و این فرایند نیز به نوبه خود آن‌ها را به «خود - اصلاحی» سوق می‌دهد.

#### • این برنامه واقعاً می‌خواهد به کودکان فلسفه یاد دهد؟

• نه، اصلاً چنین نیست! متأسفانه اکثر نویسندگان و محققان محترم ما هم که علاقه دارند و در این زمینه قلم می‌زنند، غالباً این عبارت نادرست، یعنی «آموزش فلسفه» را به کار می‌برند و این موجب بدفهمی در سطح جامعه شده است. با مراجعه به آثار بنیانگذاران یا فعالان این حوزه، می‌توان دید که هیچ‌کدام ایشان عبارت «آموزش فلسفه» (to teach philosophy) را به کار نبرده‌اند و آن را مدنظر نداشته‌اند. اگر دقت کنید، در این‌جا

ویژگی خاص  
حلقه‌های کندوکاو،  
عبارتند از تأمل و  
تعمق غیر خصمانه،  
شناخت مشترک،  
ایجاد و بالابردن سواد،  
فرهنگ و تخیل فلسفی،  
تقویت توانایی مطالعه  
و درک عمیق متون  
برای اساس دیالوگ و  
گفت‌وگو و لذت بردن از  
آن‌ها و حلقه کندوکاو،  
برای تأمین همین اهداف  
طراحی شده است



دیگر بحث از فلسفه رسمی، مانند فلسفه کانت و ارسطو نیست. در این جا فلسفه به یک معنای خاص مطرح می شود. فلسفه در اینجا به معنای روش فلسفی یا جست و جوی حقیقت و پیشبرد فرایند تحقیق (Inquiry) در زمینه های مختلف است و شاید بتوان آن را به معنای دیالکتیک سقراطی یا به معنی کندوکاو فکری دانست و یا اصلاً به عنوان تمام مهارت هایی که برای اخذ یک تصمیم درست یا معقول لازم است. البته آشنایی با مفاهیم و موضوعات مناسب و مورد علاقه کودکان را نیز در بردارد.

درباره اسم این برنامه، در اروپا و آمریکا بحث های نسبتاً مفصلی صورت پذیرفته است و سرانجام این که جایگزینی بهتر از فلسفه برای آن پیدا نکرده اند. البته فلسفه هم در معنای اولیه و کاربردی اش چیزی غیر از این نبوده است. سقراط نمونه اعلاي این فلسفه است که همه به اتفاق قبولش دارند. لذا اگر چه عنوان رایج این برنامه، فلسفه برای کودکان و نوجوانان است، هدف این برنامه آموزش فلسفه به معنای رایج کلمه، به کودکان و نوجوانان نیست. این برنامه نمی خواهد به کودکان فلسفه هگل یا کانت یاد دهد، آن چه این برنامه می خواهد به افراد یاد دهد، تقریباً این است که به سخنان و نظریات دیگران خوب گوش فرا دهند، در شنیده های شان دقت کنند، آن ها را ارزیابی و سبک سنگین کنند، بهترین اندیشه ها را برگزینند، نه اینکه کورکورانه تابع بی چون و چرای هیجانات، مدها، رسوم و عقاید جامعه یا مثلاً خانواده خود باشند. این، همان چیزی است که در فرهنگ و دین ما هم بسیار ارج نهاده شده و حتی در قرآن کریم، به مردمی که این گونه عمل می کنند، بشارت داده شده است.

**اگر ۱۲ سال  
وقت ارزشمند  
دانش آموزان  
در مدارس،  
فقط برای تقویت  
حافظه آنها  
به هدر نرود،  
اگر نظام آموزشی ما  
بتواند از انفعال  
درآید و از عهده  
تربیت واقعی  
دانش آموزان برای  
آمادگی به ورود به  
جامعه برآید و  
به آنها تصویر  
روشنی از خود و  
واقعیت های افراد خود  
بدهد، نحوه انتقاد  
درست و سالم را  
به آنها بیاموزد،  
ایشان وقتی وارد  
جامعه شدند،  
به تدریج خواهند  
توانست به یک  
خود انتقادی جمعی  
برسند و به تصحیح  
رفتار یکدیگر بپردازند**

• در این صورت، پیش از هر چیز در ذهن مخاطب، این پرسش شکل می گیرد که آیا این برنامه رویکردی آموزشی دارد؟ به واقع این برنامه آموزشی است یا رویکردی انگیزشی دارد؟ اگر آموزشی است یا این که بخشی از آن آموزشی است، ساختار آموزشی، سیستم و مکانیزم انتقال مفاهیم چیست؟ آیا به پیش برنامه های نیازسنجی و ارزش یابی نیز اندیشیده اید؟

• چنان که در پاسخ پرسش قبلی عرض کردم، این برنامه قرار نیست به کسی فلسفه یاد دهد. این برنامه از یک جهت می خواهد پارادایم تعلیم و تربیت را تغییر دهد و تمام آموزش و پرورش را بر اساس تأمل و تقویت قوه قضاوت، بازسازی کند. از این نظر، رویکردی آموزشی دارد، اما از یک زاویه دیگر نمی توان آن را فارغ از رویکردی انگیزشی دانست چون این برنامه آموزش را از انگیزش جدا نمی داند. آموزش صرف در این جا معنای خود را از دست می دهد. به نظر لیبمن، فهم و درک جدا از عواطف و هیجانات نیست. نباید به فرایند فهم به صورت مکانیکی نگاه کرد؛ یعنی مثل انتقال داده ها از روی یک لوح فشرده روی لوح فشرده دیگر یا از یک کامپیوتر به کامپیوتر دیگر. اما اگر منظورتان از رویکرد انگیزشی، این است که این برنامه موجب ارتقای سطح درک و فهم در سایر دروس می شود، جواب این است که بله. در مدرسی که این برنامه به شکل فوق برنامه اجرا شده است، موجب بالا رفتن سطح درک و فهم و قدرت پردازش در تمام دروس مورد تدریس در آن مدرسه شده است. به طوری که مثلاً مدرسه ای در استرالیا که میانگین نمرات آن پایین تر از سطح متوسط بوده، بعد از انجام این برنامه به صورت فوق برنامه، به یکی از مدارس ممتاز در تمام دروس تبدیل شده است.

• صحبت در مورد فلسفه برای کودکان، پرسش ها و حتی نگرانی هایی در ذهن بزرگسالان (معلمان و مربیان، والدین، کارشناسان تعلیم و تربیت) ایجاد می کند. برخی از این نگرانی ها، دغدغه های جدی بزرگ تریایی است که به هر صورت مرتبط با بچه ها هستند. مثلاً این که در هر عصری متناسب با شرایط فرهنگی و اجتماعی و حتی سیاسی، جریان های فرهنگی که غلبه دارند، ضرورت خود را به جوامع انسانی تحمیل می کنند. به تناسب احساس این ضرورت ها، بزرگ ترها احساس مسئولیت می کنند که چیزهایی را به بچه ها یاد بدهند. مثل بسیاری از ضرورت هایی که در این چند دهه، فضای ادبیات کودک را انباشته است. آیا این برنامه را هم از جنس این گونه تحمیل ها نمی دانید؟ آیا این مفاهیم، از مفاهیم و ضرورت های مربوط به دنیای کودکان و از جنس نیاز آنهاست؟ آیا این برنامه، برنامه ای کارشناسی شده است؟ یعنی به عواقب، تبعات و عوارض احتمالی آن اندیشیده شده است. از همه این ها گذشته، آیا فکر نمی کنید که کودکان به صورت فطری، روح فلسفه را می دانند؟

• چنان که ذکر کردم، این برنامه قصد آموزش فلسفه ندارد. قصد آموزش نتایج سایر علوم را هم ندارد. نمی خواهد موضوع خاصی را که به نفع کودکان تلقی می شود، به ذهن کودکان و نوجوانان بریزد و در آن انباشته سازد. نمی خواهد چیزی را که بزرگ ترها صلاح می دانند، به آن ها تحمیل کند. می خواهد آن چه در ذهن و

فطرت آن‌ها نهفته است، به فعلیت برسد. همان طور که سقراط معتقد بود کارش مامایی اذهان است و می‌خواهد افکار را از اذهان متولد سازد، این برنامه هم می‌خواهد استعداد‌های فکری افراد را به فعلیت برساند. گرت متیوز یکی از نظریه‌پردازان این برنامه، معتقد است کودکان فیلسوفان با لذات‌اند. اگر بزرگ‌ترها قدرت کنجکاوی و پرسشگری آن‌ها را نابود نسازند، پرسش‌هایی خواهند پرسید فلسفی‌تر از پرسش‌های فلاسفه.

از سوی دیگر، هدف اصلی این برنامه آن است که به کودکان و نوجوانان کمک کند تا بتوانند تا جایی که ممکن است، خودشان برای خودشان فکر کنند و خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند. اگر قدرت پردازش کودکان و نوجوانان بالا رود، فرد را در مقابل تحمیل‌های نادرست مقاوم خواهد کرد. این برنامه از آن‌جا که ارزش‌های والای اخلاقی را هم در فطرت آدمی نهفته می‌داند، دیگر در فکر تحمیل هیچ ارزش بیرونی به آن‌ها نیست بلکه تلاش می‌کند ارزش‌های بالقوه فطرت آدمی را به فعلیت برساند.

بنابراین، خطری که مد نظر شماست، تنها زمانی می‌تواند مطرح شود که شما بخواهید از بیرون، ارزش یا داده‌ای را به ذهن فرد منتقل کنید، ولی زمانی که انتقال از درون ذهن افراد به سوی بیرون است، یعنی خلاقیت‌ها و مهارت‌های بالقوه فرد در حال فعلیت یافتن و تقویت است، خطر تحمیل چیزی به فرد وجود ندارد.

### • از مؤلفه‌های اصلی این برنامه صحبت کنید.

• یکی از مؤلفه‌های اصلی این برنامه، کتاب‌های آن است. برای انجام این برنامه، کتاب‌های داستانی ویژه‌ای تألیف شد. این کتاب‌ها در سرتاسر جهان، به فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف ترجمه می‌شوند. برخی از کشورها هم‌چون دانمارک نیز با استفاده از این کتاب‌ها از داستان‌هایی فرهنگ بومی خود استخراج و جایگزین آن‌ها کرده است.

این داستان‌ها به گونه‌ای نوشته می‌شوند که در آن‌ها، برخی ایده‌های فلسفی کاملاً متفاوت، بدون ترتیب خاص در صفحات پخش می‌شود. کودکان با کنجکاوی ذاتی‌شان نمی‌توانند از برانگیخته شدن توسط آن‌ها خودداری کنند و حتی دل‌شان می‌خواهد سایر اعضای کلاس نیز آن‌ها را بیازمایند و مورد بحث قرار دهند.

برای هر یک از این داستان‌ها مجموعه‌ای معین از عناصر تشکیل‌دهنده وجود ندارد، اما برای مجموعه‌ای از چنین داستان‌هایی (هم‌چون داستان‌های فلسفه برای کودکان که تقریباً شامل ۱۲ داستان است) چنین عناصری لازم به نظر می‌رسد.

مولفه دوم، شکل کلاس و نحوه پیشرفت آن یعنی کلاس‌داری است. این شیوه به حلقه کندوکاو مشهور است. برای این که محور آموزش و پرورش تحقیق و کندوکاو باشد، لازم است که کلاس‌های درس تبدیل به حلقه یا انجمنی شوند که در آن از رابطه دوستی و همکاری برای مشارکت مثبت در فضای آموزشی استقبال می‌شود. این فضای مشارکت مثبت جایگزین فضای رقابتی و نیمه‌خصمانه (نیمه مبارزه‌جویانه)‌ای که در بسیاری از کلاس‌های دوران کودکی گذشته رواج داشت، می‌شود. ویژگی خاص حلقه‌های کندوکاو، عبارتند از تأمل و تعمق غیرخصمانه،



شناخت مشترک، ایجاد و بالابردن سواد، فرهنگ و تخیل فلسفی، تقویت توانایی مطالعه و درک عمیق متون برای اساس دیالوگ و گفت‌وگو و لذت بردن از آن‌ها و حلقه کندوکاو، برای تأمین همین اهداف طراحی شده است. آن چه در P4C برای آموزش و پرورش توصیه می‌شود، حلقه کندوکاو است که در آن، به سبب حاکم بودن فضای تحقیق یا کندوکاو، همیشه سؤالی وجود دارد که به صورت اعم، کار این حلقه را به جست‌وجوی حقیقت تبدیل می‌کند و به صورت کلی‌تر آن را به جست‌وجوی معنا مبدل می‌سازد.

برای این که آموزش در مدارس تبدیل به کند و کاو شود، باید ابتدا تردید و شکی در این فرض به وجود بیاید که همه چیز [در کتاب‌های درسی به دقت] ثبت شده و جای هیچ گونه تحقیقی وجود ندارد. تردید در این که همه چیز مرتب است و هر چیزی در سرجای خودش قرار دارد؛ یعنی گامی به سوی پذیرفتن این که قبول یک امری با مشکل همراه است و مسئله‌ای در پذیرش آن وجود دارد. برخی دیگر از ویژگی‌های حلقه کندوکاو عبارتند از:

۱- مشارکت: حلقه‌های کندوکاو دلگرم‌کننده‌اند، اما نیازی نیست که شرکت‌کنندگان، همه به یک میزان در مباحثات شفاهی شرکت کنند. به معنایی، یک حلقه کندوکاو - همانند یک کتاب - یک شاکله یا طرح کلی معرفت‌آموز محسوب می‌شود. این شاکله‌ها، ساختارهای شبه‌گشتالتی از نسبت‌هایی هستند که اعضای حلقه را به مشارکت و صحبت ترغیب می‌کنند، همان گونه که یک کتاب جالب، به خواننده‌اش اجازه نمی‌دهد، تا زمان تمام کردن آن، آن را به زمین گذارد. اگر کتاب مورد قرائت کودکان یک کتاب داستان جذاب باشد، دانش‌آموزان به خواندن صفحات بعدی و بعدی تحریک خواهند شد تا به آن چه در ادامه داستان اتفاق می‌افتد، پی ببرند.

۲- معرفت مشترک: در یک نشست طولانی تأمل در تنهایی و خلوت، فرد به رشته‌ای از فعالیت‌های ذهنی، برای تحلیل موضوع تشویق خواهد شد. بنابراین، فرد در این مدت درگیر حیرت، پرسش، استنباط، تعریف، فرض کردن، حدس زدن، تخیل، تمیز و غیره خواهد بود. کسب معرفت مشترک هم (که اغلب «تفکر توزیعی» نامیده می‌شود) فرد را درگیر همان فعالیت‌ها می‌کند، با این فرق که این بار، این کار به واسطه اعضای دیگر حلقه صورت می‌پذیرد: یکی پرسش می‌کند، دیگری به یک فرض نهفته ایراد می‌گیرد و یکی دیگر مثال نقیض ارائه می‌دهد. فاصله فکری و ذهنی طی شده در هر دو نوع تأمل یکی است، اما شکل دوم، به وضوح این را نشان می‌دهد که چگونه یک اشتراک فکری می‌تواند وجود داشته باشد.

۳- رابطه چشم در چشم: قیافه‌ها، گنجینه‌هایی از اطلاعات و متون پیچیده‌ای از معانی‌اند که ما به‌طور مداوم سعی می‌کنیم مورد مطالعه و تفسیرشان قرار دهیم. این معانی به واسطه قیافه‌های بسیار پرشور صورت‌هایی فراهم می‌شود که در مجاورت بسیار نزدیک هم قرار دارند.

۴- جست‌وجوی معنا: کودکان مشتاق دانستن هستند و در نتیجه، تلاش می‌کنند معانی هر جمله، هر موضوع و هر تجربه‌ای را بیرون بکشند. بنابراین، حلقه‌های کندوکاو به نحوی در حال جست‌وجوی معانی‌اند که واحدهای مراقبت ویژه بیمارستان‌ها به نجات جان انسان‌ها می‌پردازند.

۵- قرائت: هدف هر کلاس که در آن حلقه کندوکاو در جریان است، ترغیب اعضای حلقه به تأمل است؛ یعنی ترغیب به قرائت توأم با تأمل، پرسش همراه با تأمل و نیز مباحثه همراه با تأمل. البته هر اندازه که هر یک این مهارت‌ها موفقیت‌آمیز باشد، به احتمال زیاد به همان اندازه، تأمل را در دو مورد دیگر بالا خواهند برد.

۶- تأمل و تعمق: این ویژگی شامل بررسی آرای بدیل، از طریق ارزیابی دلایل و پشتوانه‌های فکری این نظریات بدیل‌اند. از آن‌جا که تأمل و تعمق معمولاً برای مهیا شدن و به دست آوردن آمادگی برای داوری و قضاوت به عمل می‌آید، درباره این فرایند به عنوان ارزیابی دلایل و آرای بدیل سخن می‌گوییم. تأمل و تعمق معمولاً می‌تواند قابل مقایسه با بحث و مباحثه باشد. به این دلیل که تأمل‌کننده لازم نیست بکوشد تا دیگران را به پذیرش موضع خود وادارد؛ در مقابل مباحثه‌کننده هم لازم نیست به موضعی که می‌خواهد به دیگران بقبولاند، باور داشته باشد.

۷- بی‌طرف یا بی‌غرض بودن: کندوکاو بی‌طرفانه، تحقیقی است در موضوع مورد اهمیت، با روشی آزاد، «خود - اصلاح» و تابع مقتضای متن. این تحقیق باید به نتیجه و توافقی بینجامد که علاوه بر همه ملاحظات، ارزش‌ها و نظرها، امور مورد علاقه افراد را نیز شرح دهد.

۸- ارائه الگو: در ادبیات فلسفی، کودکان تخیلی [یا کودکانی که در داستان هستند] می‌توانند به عنوان الگویی برای کندوکاو فلسفی، به کودکان زنده حاضر در کلاس عرضه شوند. این را با روش تعلیم و تربیت مدارس ابتدایی سنتی مقایسه کنید که در آن‌ها اعتماد بر این است که معلم الگویی برای شاگردان است. شما می‌توانید این مدعا را با بررسی یکی از تاکتیک‌های مهم فلسفی مربوط به پرسش و پاسخ ما مورد ارزیابی قرار دهید. شاگردان در

**P4C به عنوان  
آخرین دستاورد  
پارادایم تأملی که  
ریشه‌اش در آثار  
جان دیویی،  
لیو ویگوتسکی و  
برخی از فلاسفه دیگر  
است، شامل چند عنصر  
جدید یا تغییر یافته  
است که  
عبارتند از  
«حلقه کندوکاو»،  
«کتاب‌های درسی  
داستان» و «معلمان  
تغییر نقش داده».**

**امید است هرکسی که  
در توانش هست،  
چه منتقد باشد و  
چه نظریه‌پرداز،  
وارد میدان شود و  
در این زمینه  
(یعنی در تحول نظام  
آموزشی و وارد کردن  
تفکر و تأمل در سطوح  
مختلف جامعه)  
که یکی از نیازهای  
مبرم جامعه و  
کشورمان است،  
قدمی بردارد**



شرایط عادی، ممکن است به پذیرش این اصل گرایش داشته باشند که معلمی که سؤال می‌کند، منتظر جواب است، نه سؤالی دیگر. لذا احتمالاً بسیاری از کودکان، یک کودک تخیلی و داستانی را به عنوان یک الگو، به یک آدم بزرگ زنده ترجیح دهند.

۹- چالش یامبارزه‌طلبی به عنوان یک شیوه: وقتی کودکان در میان خودشان به بحث مشغولند، برای آن‌ها غیرعادی نیست که همدیگر را گهگاه بدون غرض به مبارزه بطلبند. در واقع آن‌ها می‌خواهند دلیل حکم‌ها و داوری‌های دوستان خود یا معنای جملات به کار رفته را بدانند. اگر آن‌ها با حرارت یکدیگر را زیر سؤال می‌برند، برای این است که راه دیگری برای چالش نمی‌شناسند. تجربه‌ای که کودکان از حلقه کندوکاو به دست می‌آورند، به ایشان یاد می‌دهد که زیر سؤال بردن یا چالش، خوب است، ولی لازم است عصبانی نشوند. کودکان معمولاً وقتی بدانند که «آدم بزرگ‌ها تنها افرادی نیستند که به معقول بودن یا دلیل خواستن اشتیاق دارند»، آرام‌تر می‌شوند.

۱۰- معقولیت: معقول بودن نشان دهنده این است که فرد توانایی کاربرد شیوه‌ای خردمندانه [عاقلاًنه] را دارد، به معنایی که مثلاً یک پزشک بیمارستانی با یک بیماری بسیار مسری سروکار دارد و باید تشخیص و قضاوت مستدلی نسبت به استفاده از شیوه‌ها و روش‌های پزشکی استاندارد ارائه دهد. اما معقول بودن نه فقط می‌تواند نحوه عمل فرد را شامل شود، بلکه می‌تواند طریقه‌ای را هم در برگیرد که فرد براساس آن عمل می‌کند. این نوع معقولیت، دال بر توانایی فرد در گوش کردن به دلایل یا پذیرا شدن آن‌هاست. هر دو معنای معقول بودن برای حلقه کندوکاو بسیار اساسی‌اند.

مؤلفه دیگر، نقشی جدید و کاملاً تغییر یافته برای معلم است. مباحثه و کندوکاوی که در کلاس به صورت گروهی صورت می‌گیرد به راهنما، مشاور یا همراهی بسیار آشنا با شیوه و لوازم بحث‌های انجام شده نیاز دارد که در این برنامه، این مسئولیت سنگین به عهده معلم گذاشته می‌شود. مباحثه بین دانش‌آموزان باید توسط معلم مورد تشویق و حمایت قرار گیرد و به کودکان روحیه داده شود تا به استعداد‌های فلسفی خودشان ایمان داشته باشند. بنابراین، در این جا نقش معلم به کلی تغییر می‌یابد. معلم دیگر به عنوان انتقال‌دهنده اطلاعات و حاکم مطلق کلاس نیست. حال این فقط دانش‌آموزان نیستند که مورد پرسش قرار می‌گیرند، دانش‌آموزان هم می‌توانند از معلم سؤال کنند و او را مورد نقد قرار دهند. به عبارت دیگر معلم هم می‌تواند از شاگردان مطلب یاد بگیرد. تنها کار معلم هدایت شاگردان به سوی



درست اندیشیدن و نزدیک شدن به حقایق است.

لذا معلم برای آرایه این نقش جدید، باید به خوبی آموزش دیده باشد و البته در کنار کتاب‌های درسی، کتاب‌های راهنمایی نیز برای معلم در نظر گرفته شده است که به او یادآوری می‌کند بعد از خواندن هر پاراگراف، چه پرسش‌ها و ترفندهای منطقی باید مطرح شوند و به‌طور کلی کلاس چگونه پیش رود.

### • این برنامه چه مهارت‌هایی را بیشتر مد نظر دارد؟

• برخی از مهارت‌ها و استعدادهایی که در حلقه کندوکاو فلسفه برای کودکان و نوجوانان رشد پیدا می‌کند، عبارتند از: ۱- صورتبندی سؤالات، ۲- اجتناب از تعمیم‌های عاری از دقت، ۳- خواستن دلایل و شواهد دیگران برای ادعاهای شان، ۴- پردازش و بسط فرضیه‌های تبیین‌کننده ۵- به رسمیت شناختن تفاوت‌های مربوط به شرایط موجود ۶- بهره بردن از ایده‌های سایرین ۷- پذیرش انتقادهای موجه و موارد بسیار دیگر.

### • چنان که در اظهارات‌تان آمد، این برنامه گویا قرابت زیادی با ارزش‌های فرهنگ ما

دارد؟

• اتفاقاً من در تعجبم چیزی که پیدایشش از فرهنگ ما بسیار محتمل‌تر است، چگونه از مغرب‌زمین با

فرهنگ خاص خودش جوانه زده است. هیچ فرهنگی به اندازه فرهنگ اسلامی - ایرانی ما، مبتنی بر عقل و انتخاب درست نیست. در مسیحیت عقل بسیار فرعی و در حاشیه قرار گرفته است. حتی در آن جا پیشنهاد می‌شود اول به موضوع مورد نظر ایمان آورده شود، سپس در مورد آن فهم و تعقل صورت گیرد،<sup>۵</sup> که در جای خود ایرادهای فراوان دارد. اما در فرهنگ ما شناخت، تصمیم و انتخاب درست از اهمیت انکارناپذیری برخوردار است. تا چیزی به خوبی برای ما توجیه نشده نباشد، اجازه نداریم انجامش دهیم؛ حتی در مسایل بسیار خطیری هم چون تقلید. باید ابتدا شناخت، تصمیم گرفت و سپس عمل کرد. ما مسئول اعمال خودمان هستیم، اگر درست تصمیم نگیریم و درست عمل نکنیم، مستحق مجازات هستیم. حال، آن چه این برنامه به ما یاد می‌دهد، نحوه درست تصمیم گرفتن است، چیزی که در فرهنگ‌های دیگر، به علت اعتقاد به جبر و دترمینسم یا عدم اعتقاد به مجازات اخروی و... جایگاه ویژه‌ای ندارد. شاید تنها یک فرهنگ باشد که مردمان را با تمام وجود به آگاهی و روشنی دعوت می‌کند که آن هم فرهنگ اسلامی است.

## اگر آموزش و پرورش تغییر یابد، آموزش عالی هم

تغییر خواهد یافت.  
یک مقدار از تغییرات  
اتوماتیک صورت

می‌گیرد. دانش‌آموزی  
که کندوکاو یا تحقیق  
جمعی را یاد گرفته،  
در دانشگاه خواسته یا  
ناخواسته،

به سوی طرح  
مسایل جدید و  
حل آن‌ها خواهد رفت.

دانش‌آموزی که  
ذهن او در مدرسه خلاق  
بار آمده، در دانشگاه  
منتظر آموزش تحقیق  
نخواهد ماند و  
به سرعت سرگرم  
تحقیق خواهد شد

### • این برنامه گویا نقش زیادی در فرهنگ‌سازی دارد؟

بله. هدف اصلی این برنامه، بالا بردن فرهنگ اجتماعی است؛ یعنی بالا رفتن سطح تفکر، سطح خلاقیت و قدرت انتقاد که هم به اعتلای علوم می‌انجامد و هم به اعتلای فرهنگ. مطمئناً اگر دانش‌آموزان ما معقول و محقق بار بیابند، در آینده‌ای نه چندان دور، ما دارای شهروندانی معقول و خردمند خواهیم بود. این برنامه، هم می‌تواند زندگی شخصی فرد را منقلب سازد و هم زندگی اجتماعی او را. اگر ۱۲ سال وقت ارزشمند دانش‌آموزان در مدارس، فقط برای تقویت حافظه آن‌ها به هدر نرود، اگر نظام آموزشی ما بتواند از انفعال درآید و از عهده تربیت واقعی دانش‌آموزان برای آمادگی به ورود به جامعه برآید و به آن‌ها تصویر روشنی از خود و واقعیت‌های افراد خود بدهد، نحوه انتقاد درست و سالم را به آن‌ها بیاموزد، ایشان وقتی وارد جامعه شدند، به تدریج خواهند توانست به یک خود انتقادی جمعی برسند و به تصحیح رفتار یکدیگر بپردازند. این می‌تواند جامعه نسبتاً سالم‌تری از لحاظ نظم اجتماعی و آرامش روانی نوید دهد؛ جامعه‌ای که در آن، مشکلات عدیده‌ای که ما هم‌اکنون با آن‌ها مواجه هستیم (مثلاً دود و ترافیک و رعایت حق و حقوق و...) تقلیل می‌یابد و راه را برای ارتقای معنوی فرد باز می‌کند. بنابراین، اگر این برنامه با فرهنگ مقصد متناسب و هماهنگ شود، می‌تواند نتایج فرهنگی بسیاری داشته باشد.

### • این برنامه چه جایگاهی در کشورمان می‌تواند داشته باشد؟

به نظر بنده، برنامه‌ای شبیه این برنامه که مناسب فرهنگ غنی اسلامی - ایرانی کشورمان باشد، هم به شدت مورد نیاز است تا کشور را از این بحران‌ها که مربوط به فقدان تفکر انتقادی و خلاق (جمعی و فردی) است، نجات دهد و هم این که این برنامه بسیار به اندیشه‌های دینی ما که مبتنی بر تفکر است، نزدیکی دارد. این برنامه که تمام دغدغه‌اش این است که افراد و شهروندان را به تأمل وادارد و به زندگی آن‌ها عمق و غنا ببخشد از نظر بنده بیش از همه مذاهب با دین مبین اسلام سازگار است. شما فقط کافی است تکرار واژه تفکر و تأمل را در قرآن کریم در نظر بگیرید، خواهید دید که این موضوع چقدر مورد تأکید واقع شده و چقدر در موفقیت فرد در امور این دنیایی و آن دنیایی می‌تواند مفید و مؤثر باشد.

برای مثال، همین تیم ملی فوتبال خودمان و بازی‌هایش را در نظر بگیرید. اولاً ما روحیه کار جمعی نداریم و در فعالیت‌هایی که باید به صورت جمعی و با ارایه نقش‌های پیچیده و مختلف انجام دهیم، با مشکل مواجه می‌شویم. این در حالی است که از لحاظ تکنیک اعضای تیم ملی‌مان از دیگران کم ندارند. این نشان‌دهنده نبود تفکر جمعی و ناتوانی برای انجام هم‌فکری و کار مشترک است. نه نحوه بیان انتقاد درست را بلد هستیم نه برای تحمل آن را داریم و به سرعت عصبانی می‌شویم. به همین علت، تیم ما بیشترین میزان درگیری و چالش درونی را دارد و این نشان‌دهنده کمبود قدرت تفکر انتقادی و روحیه انتقادی است. از سوی دیگر مدیریت ما هم همیشه دچار تذبذب و تزلزل بوده و حتی بازیکنان به دستورات مدیر گوش فرا نمی‌دهند. به ناچار به سراغ مدیران خارجی می‌رویم که البته آن‌ها هم در این جا به مشکلات بقیه دچار می‌شوند؛ یعنی اگر گوش به فرمان مدیران دیگر نباشند، اخراج می‌شوند. این نشان‌دهنده ناتوانی برای تصمیم‌گیری و پردازش درست داده‌ها و قضاوت درست درباره امور است. مدیری که نتواند خلاقیت داشته باشد و ایده‌های بدیعی برای پیشرفت تیمش بدهد، تیمش را تنها به شکست رهنمون خواهد کرد. نظم و انضباط هم کم‌تر رعایت می‌شود و نشان‌دهنده عدم احترام به دیگران و نظرات‌شان و حاکی از فقدان تفکر مسئولانه/مراقبتی است. تنبلی و تنبلی فکری، هر دو در این موضوع مؤثرند و این ما را به بی-

**اساس این برنامه مبتنی بر آموزش تفکر انتقادی، در کنار تفکر خلاق و تفکر مراقبتی یا مسؤلانه است. ایده اصلی این برنامه، اصلاً از آموزش تفکر انتقادی در مدارس آغاز شد**

**این برنامه بر اساس رهنمودهای جان دیویی و مربی روسی، لیو ویگوتسکی آمده است که بر ضرورت تعلیم تفکر و تأمل و نفی آموزش صرف «حفظ کردن» تأکید می کردند. به عقیده آنها برای کودکان کافی نیست که فقط آن چه را به آنها گفته می شود، به حافظه سپرند و سپس به یاد بیاورند، بلکه آنها باید موضوع مورد نظر را بیازمایند و تجزیه و تحلیل کنند**

توجهی به هدف نهایی سوق می دهد. قوه قضاوت مان هم تقویت نشده است و همیشه از داوران مان می نالیم و به ناچار در بازی های حساس، به داوران خارجی متوسل می شویم. این چهار نوع تفکر (تفکر جمعی، خلاق، انتقادی و مسؤلانه / مراقبتی) در کنار ضعف قدرت قضاوت که فقدان شان در تیم ملی فوتبال و در سایر فعالیت های جامعه ما دیده می شود، همگی توسط برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان، از دوران کودکی تقویت می شود. اما چنان که بنیانگذار این برنامه خود اعتراف می کند که تنها اولین گام را برداشته و منتظر است کار او بعداً توسط دیگران (منتقدان و نظریه پردازان) پیگیری شود، بهتر است ما هم همین موضع را اتخاذ کنیم و بگوییم در کشور ما هم گام های اولیه در معرفی این برنامه برداشته شده و توجه محققان به این موضوع معطوف گردیده است. لذا امید است هر کسی که در توانش هست، چه منتقد باشد و چه نظریه پرداز، وارد میدان شود و در این زمینه (یعنی در تحول نظام آموزشی و وارد کردن تفکر و تأمل در سطوح مختلف جامعه) که یکی از نیازهای مبرم جامعه و کشورمان است، قدمی بردارد. اگر برای این کار همه ارگان ها بسیج شوند و این طرح به پروژه های ملی تبدیل شود، باز هم کار برای همه وجود دارد. انجام این طرح به کوششی ملی نیاز دارد. تمام نهادهای تربیتی از جمله آموزش و پرورش، رسانه های ملی و خصوصی، کانون های پرورش، سازمان های مربوط به جوانان و نوجوانان، بهزیستی، آموزش عالی و همه و همه نهادها اگر بسیج نشوند، امکان انجام این طرح بسیار کم خواهد بود. اگر ما بخواهیم کشوری توسعه یافته داشته باشیم باید نهاد های آموزشی مان را دگرگون کنیم و برای این کار، همه باید بسیج شوند و به جنگ این نقصان بروند و فکر و تفکر را در این نهادها وارد سازند.

#### • در کشورهای دیگر چه کارهایی انجام شده است؟

• تعداد کنفرانس های بین المللی و منطقه ای که سالانه در این زمینه برگزار می شود، خود حاکی از آن است که اندیشمندان امور تربیتی و فلاسفه ای که به کاربرد فلسفه در اعتلای فرهنگ اهمیت می دهند، بسیاری مفتون توانایی های این برنامه و زیرشاخه های آن شده اند. در این ۶ ماهه گذشته در مسکو، مالت، اسکاتلند، انگلستان، آمریکا و چند کشور دیگر چندین همایش بین المللی برگزار شده است. سه مجله مکتوب در این زمینه به چاپ می رسد و چند مجله اینترنتی به زبان های مختلف، در این زمینه فعالند. برنامه های آموزشی تلویزیونی در کانادا (مجموعه سیزده قسمتی توسط مایکل سسویل) و کشورهای دیگر تهیه شده که به زبان های مختلف، این برنامه را آموزش می دهد. اکثر کشورهای غربی، متوجه تحولاتی شده اند که این برنامه می تواند در پیشبرد علوم و ارتقای سطح تحقیق بسیار مؤثر باشد. حتی در کشور روسیه و اوکراین، دانشگاه هایی در این زمینه به فعالیت پرداخته و به پرورش محقق و معلم روی آورده اند. کتاب ها و مقالات منتشر شده در این زمینه، به سرعت زیاد می شود و گفت و گوهای اینترنتی بین اساتید و محققان، نشان دهنده شور و نشاط و امید زایدالوصفی است که دوباره در کالبد فلاسفه و فلسفه دمیده شده است.

مثلاً در روسیه، بازی های فکر به همراه بزرگ تر مطرح شده است. در دانمارک بسیاری از مدارس، این برنامه را جایگزین برنامه درسی قبلی ساخته اند. در استرالیا داستان های زیادی نوشته شده و فیلم کم، چندین جلد کتاب داستان، شامل داستان های کوتاه به چاپ رسانده و راهنماهایی برای آنها به رشته تحریر درآورده است. در آفریقای جنوبی اخیراً کنفرانسی در این زمینه برگزار شد و در مصر، کتاب های این برنامه به عربی ترجمه شده است و روی آنها کار می شود. انگلستان و اسکاتلند هم در این زمینه فعالیت های نابی انجام داده اند که چند وقت پیش در تلویزیون شان گزارشی از این برنامه ارائه شد. نروژی ها، آلمانی ها، فرانسوی ها و برخی دیگر از کشورهای اروپایی سعی کرده اند فلسفه های مناسب فرهنگ خود را تهیه کنند. در سوئیس این برنامه در مجلس شان تصویب شد.

#### • این برنامه با تفکر خلاق و انتقادی هم مرتبط است؟

• بله، اساس این برنامه مبتنی بر آموزش تفکر انتقادی، در کنار تفکر خلاق و تفکر مراقبتی یا مسؤلانه است. ایده اصلی این برنامه، اصلاً از آموزش تفکر انتقادی در مدارس آغاز شد. بنیانگذاران این برنامه هم در ابتدا فکر می کردند در دوران کودکی، نمی توان چیزی بیش از تفکر انتقادی یاد داد. لذا آموزش این نوع تفکر را در این دوران کافی می دانستند، اما به تدریج متوجه شدند که خلاف برخی ادعاهای روان شناسان، ذهن کودکان بسیار فراتر از این محدودیت ها عمل می کند و حتی می تواند برخی مفاهیم پیچیده مورد بحث متفکران را هم چون زیبایی، خوبی، درستی، عدالت و... مورد تأمل قرار داده و در باره آنها کندوکاو کند. بنابراین ایده آموزش درباره برخی مفاهیم فلسفی همچون عدالت، زیبایی، دوستی و درستی هم به این برنامه پیوست و سپس تفکر خلاق و جست و جو و

اکتشاف حقیقت (تحقیق و کندوکاو) هم به آن اضافه شد.

جان دیویی فکر می‌کرد

آموزش و پرورش

به کلی با شکست

مواجه شده است و

به جای آن که قوه

قضاوت دانش‌آموزان را

تقویت کند و آن‌ها را

به محقق تبدیل سازد،

با وارد کردن نتایج

معارف مختلف،

فقط به تقویت

حافظه‌شان کمک می‌کند

سیستمی که برنامه

فلسفه برای کودکان و

نوجوانان را به

آموزش و پرورش

پیشنهاد می‌کند،

بسیار به نظام آموزشی

سنّتی ما شباهت دارد:

تأکید بر استدلال و دلیل،

بالابردن قدرت قضاوت،

دور هم

نشستن در کلاس

(چنان که در

مکتب‌خانه‌های مان

رایج بود)، توجه به

بحث و هم‌مباحثه‌ای

(چنان‌که در حوزه‌های ما

رایج است)

### • نقش این برنامه در تحول آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت چیست؟

• لیپمن معتقد است که تعلیم و تربیت بدون فلسفه توخالی است، لذا امیدوار است که با این برنامه، یعنی وارد کردن فلسفه به این معنای خاص در نهاد آموزش و پرورش، انقلاب بزرگی در آن ایجاد کند. به نظر او بدون بهره‌بردن از فلسفه، تعلیم و تربیت در مدارس ابتدایی، دقیقاً همان قدر ناقص و عقیم است که آموزش بدون بهره‌مندی از فلسفه در دانشگاه در سطح لیسانس و بالاتر از آن. در این برنامه، کودکان و نوجوانان چنان که از آرای پیازه برمی‌آید، دست‌کم گرفته می‌شوند و نمی‌توانند درباره تفکر فکر کنند یا تفکر درجه دوم داشته باشند. لذا نمی‌توانند تحقیق کنند و فقط باید نتایج علم و معارف موجود را به حافظه بسپارند. این پیش‌فرضی است که در نظام آموزشی ما، خواسته یا ناخواسته، درباره دانشجویان هم عملاً صادق دانسته شده است؛ چون آن‌ها هم ملزم به حفظ کردن می‌شوند و اجازه تحقیق یا پرسش درباره علوم موجود به آن‌ها داده نمی‌شود.

اما به عقیده لیپمن، «فلسفه برای کودکان و نوجوانان، تلاشی است برای بسط فلسفه ورزی، با این هدف که بتوان آن را به‌سان یک شیوه آموزشی به کار برد. «فلسفه برای کودکان و نوجوانان»، آموزشی است که از فلسفه برای واداشتن ذهن کودک به کوشش در جهت پاسخگویی به نیاز و اشتیاقی که به معنا دارد، بهره می‌برد. هدف «فلسفه برای کودکان و نوجوانان»، یاری دادن به کودکان و نوجوانان برای بهره‌مندی از فلسفه، به منظور بهبود بخشیدن به یادگیری است.» از این‌روست که یک برنامه آموزشی درسی، شامل کتاب‌های درسی داستانی و کتاب‌های راهنما، ویژه زمان‌بندی، روش‌های آزمون و روش‌های جدید برای هدایت کلاس (ویژه معلمان) تهیه شده است که در برخی از مدارس آمریکا و سایر کشورها تدریس می‌شود.

### • واقعاً فکر می‌کنید که چنین برنامه‌ای می‌تواند تأثیرات اصلاحی در سیستم آموزش و پرورش ایجاد کند به حدی که آن را متحول سازد؟

• بله، این برنامه در راستای تلاش‌ها فعالیت‌ها و نظریات افرادی پدید آمده که همگی قصد متحول کردن آموزش و پرورش را داشتند، اما به هر دلیلی موفق نشده‌اند. این برنامه براساس رهنمودهای جان دیویی و مربی روسی، لیو ویگوتسکی<sup>۶</sup> آمده است که بر ضرورت تعلیم تفکر و تأمل و نفی آموزش صرف «حفظ کردن» تأکید می‌کردند. به عقیده آن‌ها برای کودکان کافی نیست که فقط آن چه را به آن‌ها گفته می‌شود، به حافظه سپرند و سپس به یاد بیاورند، بلکه آن‌ها باید موضوع مورد نظر را بیازمایند و تجزیه و تحلیل کنند. درست همان‌طور که فرایند تفکر، پردازش اموری است که کودکان درباره جهان و از طریق حواس‌شان یاد می‌گیرند، آن‌ها نیز باید درباره آن چه در مدرسه یاد می‌گیرند، بیندیشند. حفظ کردن مطالب، یک مهارت فکری کم‌ارزش و سطح پایین است؛ به کودکان باید مفهوم‌سازی، داوری و تمیز امور از همدیگر، استدلال و اموری از این قبیل را یاد داد. جان دیویی فکر می‌کرد آموزش و پرورش به کلی با شکست مواجه شده است و به جای آن که قوه قضاوت دانش‌آموزان را تقویت کند و آن‌ها را به محقق تبدیل سازد، با وارد کردن نتایج معارف مختلف، فقط به تقویت حافظه‌شان کمک می‌کند.

بنابراین، این برنامه برآن است تا آرزوهای مربیان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و فیلسوفان تعلیم و تربیت، درباره متحول کردن آموزش و پرورش را که تاکنون عملی نشده است، عملی سازد.

### • نتایج این برنامه چطور بوده است؟

• آزمایش‌هایی که به واسطه این طرح به عمل آمده، نشان داده است که اجرای ۹ هفته‌ای این برنامه در کلاس‌های کودکان یازده ساله، سن هوشی آن‌ها را در مسائل مربوط به استدلال‌های صوری، ۲۷ هفته بالا می‌برد. به عبارت دیگر، ضریب هوشی آن‌ها معادل افرادی شد که ۲۷ هفته از آن‌ها بزرگ‌تر بودند. آزمایش‌هایی که دوباره و بیست سال بعد از این افراد شد، نشان داد که این اختلاف در سن هوشی، یا ضریب هوشی حتی پس از بیست سال نیز حفظ می‌شود. این برنامه عملاً در کشورهایی که اجرا شده، موجب بالا رفتن درک دانش‌آموزان در غالب دروس شده است، از ریاضیات گرفته تا ادبیات. حتی با اجرای این برنامه، برخی مدارس متوسط استرالیا، خودشان را به سطح مدارس برجسته آن کشور رسانده‌اند.

به‌طور کلی، اگر معلم به خوبی آموزش دیده باشد، هنگام اجرای این برنامه در کلاس، کودکان احساس می‌کنند که در زمان اجرای این برنامه، در خانه هستند و معمولاً آن قدر از آن لذت می‌برند که در پایان کلاس،

اتمام کلاس برای شان ناگوار جلوه می‌کند. این امر را با یک سلسله کلاس‌های آزمایشی که بنده به همراه دکتر فرزین بانکی داشتیم، همه والدین و معلمان و شاگردان شاهد بودند. بدین دلیل است که این برنامه، آن‌ها را ترغیب می‌کند تا خودشان برای خودشان فکر کنند و ترجیحاً اجازه ندهند که دیگران به جای آن‌ها و برای آن‌ها فکر کنند. همچنین، کودکان دوست دارند که بتوانند افکار خود را به دیگران ابراز دارند و اگر لازم باشد از استدلال خود، دفاع کنند و به یکدیگر یاری دهند تا از استلزامات و پیامدهای مفروضات‌شان مطلع شوند.

### • این برنامه در نظام آموزشی و تعلیم و تربیت چه تحولاتی ایجاد می‌کند؟

این برنامه اساساً خواستار اصلاحات اساسی یا به عبارت دیگر، انقلابی در ارزش‌ها و باورهای بنیادی آموزش و پرورش است. شما مثلاً در آموزش و پرورش خودمان می‌بینید که دانشجویان در اغلب موارد، به ویژه در رشته‌های غیرفنی، کتاب‌های درسی را مطالعه و مطالب آن‌ها را برای پس‌دادن در امتحان حفظ می‌کنند و پس از اخذ نمره لازم، به فراموشی می‌سپارند. بدین ترتیب، این فرصت درسی، نه تنها آن‌ها را به یک محقق و پژوهشگر تبدیل نمی‌کند، بلکه حتی کوچک‌ترین تأثیری در تغییر نگرش و رفتار آنها ندارد. آنها بعد از گذراندن این درس، به محض مواجهه با مسئله‌ای متفاوت، وامی‌مانند و قادر به حل آن نیستند. حتی اکثراً این امر متفاوت و جدید آن‌ها را در حیرت فرو نمی‌برد و از خود نمی‌پرسند که چرا این اتفاق غیرعادی رخ می‌دهد. اگر هم بپرسند، به دنبال صورت‌بندی مسئله و حل آن نمی‌روند. آن‌ها دقیقاً همان دانشجویانی هستند که قبل از گذراندن این درس بودند و فقط همانند دوران دانش‌آموزی، حافظه کوتاه‌مدت‌شان تقویت می‌شود. چون یاد می‌گیرند که مطالب را طوطی‌وار حفظ کنند، تا زمان امتحان آن را در ذهن نگه دارند و سپس در زمان امتحان با حداقل تغییر، ارائه دهند. این وضع عمومی آموزش و تحقیق در کشورمان است. در کشورهای دیگر هم مدت‌ها تلاش کرده‌اند تا وضع را کمی بهبود داده‌اند. این نشان می‌دهد راهی که آموزش و پرورش فعلی انتخاب کرده، بیراهه‌ای بیش نبوده است. البته فلاسفه بزرگی هم چون جان دیویی، مدت‌ها تلاش کردند که این وضع نامساعد را اصلاح کنند، ولی چون پیش فرض‌های بسیار غلطی به طور پنهانی بر کل نظام تربیتی حاکم بود، تلاش‌های او هم به جایی نرسید. اینک این برنامه در ادامه همان اصلاحات و با ظهور پارادایم جدید آموزش و پرورش، یعنی پارادایم تأملی یا به میدان گذاشته است. این پارادایم به جای این که حافظه محور باشد، تأمل محور است. یعنی تلاش می‌کند از کودکی به افراد یاد دهد که دربارهٔ مسایل و مشکلات تأمل و اندیشه کنند و خودشان برای آن راه‌حلی بیابند.

### • این پارادایم را با مثالی روشن‌تر سازید؟

همان‌طور که می‌دانید، سقراط برای آموزش راه جالبی ارائه داد. او به فرزندان برده‌ها کمک می‌کرد که مسایل مثلثات را خودشان جواب دهند. او با پرسش‌های خود، آن‌ها را به حل این مسائل هدایت می‌کرد. سقراط کار خود را مامایی فکر می‌دانست، نه زاییدن فکر. پارادایم تأملی هم ویژگی سقراطی یا مامایی دارد. به عبارت دیگر، شباهتی بین مامایی و تربیت وجود دارد: ماما کمک می‌کند تا مادر باردار نوزادش را به دنیا آورد و معلم/ فیلسوف نیز به فرد طالب و علاقه‌مند علم که آستان ایده‌ها است کمک می‌کند تا اندیشهٔ خود را متولد سازد.

### • این برنامه با کل نظام آموزشی هم ارتباط دارد؟

بله، به ویژه در کشورمان که با بحران تحقیق و پژوهش روبه‌رو هستیم. اگر آموزش و پرورش تغییر یابد، آموزش عالی هم تغییر خواهد یافت. یک مقدار از تغییرات اتوماتیک صورت می‌گیرد. دانش‌آموزی که کندوکاو یا تحقیق جمعی را یاد گرفته، در دانشگاه خواسته یا ناخواسته، به سوی طرح مسایل جدید و حل آن‌ها خواهد رفت. دانش‌آموزی که ذهن او در مدرسه خلاق بار آمده، در دانشگاه منتظر آموزش تحقیق نخواهد ماند و به سرعت سرگرم تحقیق خواهد شد.

اما یک مقدار از تغییرات هم باید به‌دست خودمان انجام گیرد. مثلاً کتاب‌های روش تحقیق یا متدولوژی که به تدریج در کشورهای پیشرفته در حال جمع شدن است، باید عوض شود. این کتاب‌ها بر اساس یک پیش فرض غلط نوشته شده‌اند و هیچ کس هم تا به حال نپرسیده است که چرا این کتاب‌ها انتظارات ما را برآورده نمی‌کنند و چرا دانشجویان را به محقق تبدیل نمی‌کنند؟ جواب این پرسش در یک پیش فرض نهفته بود و آن این که «آموزش روش‌های تحقیق» غیر از «آموزش خود تحقیق» است. یعنی در دانشگاه‌ها فرض بر این بوده است که

همان‌طور که می‌دانید،  
سقراط برای آموزش  
راه جالبی ارائه داد.  
او به فرزندان برده‌ها  
کمک می‌کرد که مسایل  
مثلثات را خودشان  
جواب دهند.  
او با پرسش‌های خود،  
آن‌ها را به حل این  
مسائل هدایت می‌کرد.  
سقراط کار خود را  
مامایی فکر می‌دانست،  
نه زاییدن فکر.

پارادایم تأملی هم ویژگی  
سقراطی یا مامایی دارد.  
به عبارت دیگر، شباهتی  
بین مامایی  
و تعلیم و تربیت وجود  
دارد: ماما کمک می‌کند تا  
مادر باردار نوزادش را  
به دنیا آورد و  
معلم/ فیلسوف نیز  
به فرد طالب و  
علاقه‌مند علم که  
آستان ایده‌ها است  
کمک می‌کند تا  
اندیشهٔ خود را  
متولد سازد

اگر روش‌های مختلف تحقیق به دانشجویان آموخته شود، آن‌ها محقق خواهند شد. در حالی که آموزش عملی تحقیق یا محقق بار آوردن افراد، کار یک ترم درس نظری صرف نیست. چندین سال زمان می‌خواهد که فرد در عمل (نه در کلاس) با تحقیق خوب بگردد. به همین سبب، اساتیدی که درس روش تحقیق را ارائه می‌کنند، الزاماً محقق نیستند؛ چون این دو کاملاً از هم متفاوتند.

مثلاً شما اگر یک ترم نظریه فوتبال به دانشجویان تدریس کنید، هرگز نمی‌توانید آن‌ها را فقط با همین اندوخته یک ترمی، به مسابقات فوتبال دانشجویان جهان بفرستید. آن‌ها باید فوتبال را از دوران کم سن و سال تری شروع کرده و در میدان‌های فوتبال، همراه مربی و سایر فوتبالیست‌ها خاک خورده باشند.

• در پایان، اگر سخنی ناگفته مانده و یا آن چه را که فکر می‌کنید به عنوان مقدمات و تمهیداتی که ما برای رسیدن به این مهم نیاز داریم و باید برای خوانندگان و علاقه‌مندان به این حوزه گفته شود، بفرمایید.

• چنان که در پاسخ به یکی از پرسش‌های قبلی عرض کردم، باید یک حرکت ملی برای بررسی این موضوع و ایجاد تحول در نظام آموزشی به عمل آورد. اگر نظام آموزشی ما متحول شود، دیگر نیازی به سازمان‌های عریض و طویل دیگر، برای ارشاد نوجوانان و جوانان نیست. پنجاه سال می‌شود که ما یک سیستم آموزشی غربی را در کشور دنبال می‌کنیم. آیا جز وارد کردن متون خودمان در سیستم آموزش و پرورش غربی، تغییرات دیگری هم در روش‌های آموزشی این سیستم اعمال کرده‌ایم. وقتی خود غربی‌ها می‌گویند سیستم آموزش و پرورش‌شان، به سبب یکی از ایده‌های پیازه، به بیراهه رفته و معیوب است، پس چرا باید بر سیستمی که به دست آن‌ها طراحی شده، پافشاری کنیم و از آن دست نکشیم؟ وقتی غربی‌ها می‌خواهند به نحوی به روش‌های سنتی ما رجوع کنند، چرا ما خودمان این رجوع را جدی نگیریم؟ چرا ما به سنت‌ها و کنه آموزش و پرورش اسلامی رجوع نکنیم؟

سیستمی که برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوانان را به آموزش و پرورش پیشنهاد می‌کند، بسیار به نظام آموزشی سنتی ما شباهت دارد: تأکید بر استدلال و دلیل، بالابردن قدرت قضاوت، دور هم نشستن در کلاس (چنان که در مکتب‌خانه‌های مان رایج بود)، توجه به بحث و هم مباحثه‌ای (چنان که در حوزه‌های ما رایج است) و شباهت‌های بسیاری که فرصت دیگری لازم دارد و باز فرصت این است که بپرسیم چرا باید مسئله آموزش و پرورش و فرهنگ در حاشیه بماند؟ وقتی از دیدگاه اسلامی، هدف از زندگی تربیت یافتن است، پس چرا نهادهای تعلیم و تربیت ما در ردیف اول اولویت‌های ما قرار نگیرد؟ وقتی اکثر مسئولان کشور هم به این موضوع تأکید دارند، پس چرا باید به این موضوع سرعت داده نشود؟

البته نمی‌گویم که عجولانه همه چیز را به صورت سرسری بپذیریم و مشکلی دیگر به مشکلات قبلی آموزش و پرورش بیفزاییم. باید همه شرایط به دقت بررسی و برنامه‌ای درسی برای مثلاً ده سال بعد آماده شود و در این ده سال هم با آزمون و خطا و اصلاح طرح‌های مطرح شده، پیش برویم. هم‌چنین، باید از افتادن کار به دست افراد سودجو جلوگیری شود. افرادی که همه فن حریفند و به سرعت، طرح‌های تحقیقاتی بزرگ را در هر زمینه‌ای که باشد، از دست دیگران می‌ربایند و نتیجه کار چیزی جز آسیب بیشتر به کشور نیست.

• با سپاس از شما آقای ناجی که برای این گفت‌وگو وقت‌تان را در اختیار ما قرار دادید و به امید روزی که همه آن‌ها که دل‌شان برای بچه‌های این سرزمین می‌تپد، دست به دست هم دهند تا گامی بلندتر به سوی حلقه کندوکاو برداریم.

پی‌نوشت‌ها:

1. community of Inquiry
2. Caring
3. کتاب ماه ادبیات و فلسفه شماره ۷۴
4. Thinking: The Journal of Philosophy for Children Volume 17, Number 4, Institute for the Advancement of Philosophy for Children, Montclair State University, NJ
5. Credo ut intelligam
6. Lev Vygotsky

وقتی از دیدگاه اسلامی،

هدف از زندگی

تربیت یافتن است،

پس چرا نهادهای

تعلیم و تربیت ما

در ردیف اول

اولویت‌های ما

قرار نگیرد؟

وقتی اکثر

مسئولان کشور هم

به این موضوع

تأکید دارند،

پس چرا باید

به این موضوع

سرعت داده نشود؟

باید از افتادن کار

به دست افراد سودجو

جلوگیری شود.

افرادی که همه فن

حریفند و به سرعت،

طرح‌های تحقیقاتی

بزرگ را در هر زمینه‌ای

که باشد، از دست

دیگران می‌ربایند

و نتیجه کار چیزی

جز آسیب بیشتر

به کشور نیست